نام و لقب های دختر پیغمبر

«فطمت فاطمة من الشر (1) »

(فتال نیشابوری از امام صادق (ع) )

نویسندگان سیره و محدثان اسلامی برای دختر پیغمبر لقب هائی چند نوشته اند:

زهرا،صدیقه،طاهره،راضیه،مرضیه،مبارکه،بتول و لقب های دیگر.از این جمله لقب زهرا از شهرت بیشتری برخوردار است،و گاه با نام او همراه می آید (فاطمه زهرا) و یا بصورت ترکیب عربی (فاطمة الزهرا) .زهرا که در تداول بیشتر بجای نام او بکار می رود در لغت،درخشنده، روشن و مرادف هائی از این گونه،معنی می دهد.و این لقب از هر جهت برازنده این بانوست.او چهره درخشان زن مسلمان،فروغ تابان معرفت و نمونه روشن پرهیزگاری و خداپرستی است. این درخشندگی به ساعتی مخصوص و روزی معین اختصاص ندارد.از آن روز که وظیفه خود را تعهد کرد تا امروز و برای همیشه چون گوهری بر تارک تربیت اسلامی می درخشد.

محدثان ذیل بعض این لقب ها و سبب آن روایت هائی نوشته اند.باز نوشتن آن گفته ها موجب درازی گفتار خواهد شد.آنچه ازمجموع این روایت ها دانسته می شود،بزرگی قدر و خصیت برجسته دختر پیغمبر در دیده پدر و شوهر و مقام ارجمند او در اسلام و میان مسلمانان است.این حقیقتی است که پیروان همه مذاهب اسلامی بدان اعتراف دارند.برای همین است که در عموم کتاب های شیعه و گاه در کتابهای معتبر اهل سنت و جماعت کتابی جداگانه در فضیلت دختر پیغمبر دیده می شود و یا فصلی را برای روایت هائی که درباره اوست گشوده اند.

نام او فاطمه است.فاطمه وصفی است از مصدر فطم.و فطم در لغت عرب بمعنی بریدن،قطع کردن و جدا شدن آمده است.این صیغه که بر وزن فاعل معنی مفعولی می دهد،به معنی بریده و جدا شده است.فاطمه از چه چیز جدا شده است؟در کتاب های شیعه و سنی روایتی می بینیم که پیغمبر فرمود او را فاطمه نامیدند،چون خود و شیعیان او از آتش دوزخ بریده اند (2) مجلسی از عیون اخبار  الرضا و او باسناد خویش از علی بن موسی الرضا و محمد بن علی (ع) و آنان از مامون و او از هارون و او از مهدی و او به سند خویش از ابن عباس روایت کنند که:وی از معاویه پرسید می دانی چرا فاطمه را فاطمه نامیدند؟گفت نه!ابن عباس گفت چون او و شیعیان او به دوزخ نمی روند (3) فتال نیشابوری ضمن حدیثی از امام صادق آورده است که چون از بدی ها بریده شد او را فاطمه نامیده اند (4) بدین مضمون روایت های دیگر هم آمده است آنچنانکه برای صیغه وصفی نیز معناهای دیگر جز آنچه نوشتیم ضبط کرده اند. (5)

پیش از ظهور اسلام دو سه تن از زنان بدین نام موسوم بوده اند که در اسلام به فواطم مشهوراند،مانند فاطمه دختر اسد بن هاشم و فاطمه دختر عتبة بن ربیعه (6) و نیز فاطمه دختر عمرو بن عائذ (7).

باری پرورش زهرا در کنار پدرش رسول خدا و در خانه نبوت بود،آنجا که فرود آمد نگاه فرشتگان،و مرکز نزول وحی و آیه های قرآن است.آنجا که نخستین گروه از مسلمانان به یکتائی خدا ایمان آوردند،و بر ایمان خویش استوار ماندند.آنانکه پروردگار دلهایشان را آزمود، و در قرآن کریم مدح فرمود.تربیت دینی را هم از آموزگاری چون محمد (ص) فرا گرفت، پیغمبری که معلم انسانهای جهان است.و تا جهان باقی است مشعل دین و دانش بنام او فروزان.

کودک خردسال این نو مسلمانان را می دید که هر روز با شور و هیجان برای فرا گرفتن آیت های قرآن و آموختن روش پرستش پروردگار نزد پدرش می آیند.در این خانه بود که تکبیر گفتن،روی به خدا ایستادن،و هر شبانروز در اوقاتی خاص پروردگار یکتا را به بزرگی یاد نمودن آغاز شد.آن سالها در سراسر عربستان و همه جهان این تنها خانه ای بود که چنین بانگی از آن بر می خواست.«الله اکبر»و زهرا تنها دختر خردسال مکه بود که چنین جنب و جوشی را در کنار خود می دید.این بانگ آسمانی این مراسم بی مانند،در روح این طفل خردسال چه اثری نهاد،سالها بعد آشکار گردید.

او در خانه تنها بود و دوران خردسالی را به تنهائی می گذراند.دو خواهر او رقیه و ام کلثوم سالیانی چند از او بزرگتر بودند.او در این خانه همبازی نداشت.شاید این تنهائی هم یکی از انگیزه هائی بوده است که باید از دوران کودکی همه توجه وی به ریاضت های جسمانی و آموزشهای روحانی معطوف گردد.الله اکبر،اشهد ان محمدا رسول الله.اندک اندک آیه های دیگر می رسد و درسهای وسیع تر داده می شود.درسهائی از اخلاق قرآنی و سفارش هائی برای تحصیل خوی انسانی.مردم همه برابر خدا و حکم الهی یکسانید!کسی بر دیگری برتری ندارد! برده و ارباب در پیشگاه حق تعالی مساوی هستند.شما موظفید با بردگان،با اسیران،با مستمندان،مهربانی کنید و با آنان خوشرفتار باشید.به دختران چون پسران حرمت نهید و با آنان درشتی نکنید!و در کنار رسیدن این تعلیمات و آموختن آن بمسلمانان،و شوری که آنان در فرا گرفتن این درسها نشان می دادند،دشمنی همشهریان و خویشاوندان را با پدرش می دید.آنان چنین سخنانی را خوش نداشتند.نمی خواستند مردم با این گفته ها که تا آنروز سابقه نداشت آشنا شوند.گسترش این تعلیمات موجب درهم ریختن زندگانی آنان می شد.اما برای اینکه بیم خود را پنهان سازند و به گمان خویش گفته های او را از تاثیر بیندازند،بدو تهمت می زدند:جادوگر است،دیوانه است،یتیم ابو طالب کجا و پیغمبری کجا؟چرا این وحی به مرد بزرگ و دولتمندی از مکه و یثرب فرود نیامده. (8) تا دیر نشده باید این کار را چاره کرد. اما اگر او را  بکشیم با ابو طالب و بنی هاشم درگیری خواهیم داشت.بهتر است پیروان او را از گردش پراکنده سازیم.و اگر بزبان خوش پند نگرفتند و او را رها نکردند،بزور متوسل شویم.

سلاح مردم بی منطق چیست؟دشنام،آزار،و اگر ممکن شود کشتار.در شهر کوچک خبرها بسرعت پخش می شود و خانه پدرش مرکز انعکاس جریانهای آنروز مکه بود.امروز بلال را شکنجه کردند!امروز به عمار آسیب رسید!امروز مادر عمار را کشتند!عموی پدرش ابو لهب چنین گفت و ابو جهل چنان،و گزارشهای ناخوشایندی از این قبیل.تا روزیکه شنید پدرش پیروان خود را فرموده است مکه را ترک گویند و به حبشه بروند،چون نمی توانسته است بیش از این شاهد آزار نو مسلمانان باشد.چرا این مردمان باید از خانه و زندگی خود دست بردارند و خطر سفر را بر خود هموار سازند؟به جائی بروند که نمی دانند کجاست،و از کسی پناه بخواهند که نمی دانند کیست؟و روش او چیست.پدرش بآنان گفته است نجاشی با پناهندگان خود خوشرفتاری می کند،اما مگر اینان چه گناهی کرده اند که باید نزد او بروند؟چرا باید رنج غربت را تحمل کنند؟راستی این سنگ پاره ها و قطعه چوب ها که بنام خدا درون خانه کعبه نهاده اند،این اندازه حرمت دارد؟آیا بزرگان قریش نمی دانند که این دست پرداخت کارگران نه سودی دارد نه زیانی؟نه!آنان از چیز دیگری می ترسند.از زیانهائی که با پخش این دعوت محمد (ص) دامنگیر آنان می شود:

«الذی جمع مالا و عدده.یحسب ان ماله اخلده.کلا لینبذن فی الحطمة (9).» (سوره همزه)

آری پیکار در گرفته است.دسته ای می خواهند از طاعت مخلوق باطاعت خالق بگریزند،طوق بندگی را بشکنند و آزاد شوند.و برای همین است که همه این بلاها را بجان می خرند و از پرستش خدا باطاعت شیطان باز نمی گردند،و دسته ای که می خواهند،اینان همچنان ابزار افزایش مکنت آنان باشند.هر یک از این حادثه ها به نوعی در قلب بظاهر کوچک و بمعنی بزرگ او اثری می نهاد و هر پیش آمد بدو درسی می داد.درس پایداری،آنان که به حکومت الله گردن نهند،و بر سر گفته خود بایستند،فرشتگان بر آنان فرود می آیند. (10) امنیت و آسایش روحی اینجهان و بهشت جاودان آن  جهان در انتظار کسی است که برابر پیش آمدها استقامت ورزد و از کید شیطان نهراسد.این ها درس هائی بود که به مسلمانان داده می شد،و او که مستقیم با گیرنده دستورات مربوط بود جداگانه می آموخت.او باید این آزمایش ها را یکی پس از دیگری ببیند تا چون فولادی که پی در پی آبش می دهند مقاومتش افزوده گردد.اما آزمایش ها پایان یافتنی نیست،هر روز آزمایشی و هر شب ریاضتی.

دوره های آزمایش یکی پس از دیگری می گذرد،و هر آزمایش تلخ تر از آزمایش پیشین است. آزمایش ها پیوسته دشوارتر و دردناک تر می شود.تهدید،خشونت،آزار،گرسنگی و سختی زندگانی.

روزی می شنود دشمنان شکنجه شتری را بر سر پدرش افکنده و رخت او را آلوده ساخته اند. دوان دوان خود را به پدر می رساند و جامه او را از آن آلودگی پاک می سازد.روز دیگر خبر می دهند که پای پدرش را با پرتاب سنگ آزرده اند.هیچیک از این رفتارهای خشونت آمیز نتیجه ای چنانکه دشمنان می خواهند نمی دهد.نه محمد (ص) از دعوت دست می کشد و نه نو مسلمانان از گرد او پراکنده می شوند.دیری نمی گذرد که قریش شکست خورده و خشمگین، تصمیم سخت تری می گیرند.باید رابطه بنی هاشم با مردم قطع شود.آنان باید در محاصره اقتصادی و اجتماعی قرار گیرند،گرسنگی و جدائی از مردم برای ایشان درس خوبی است. چندی که بدین حال بمانند خسته می شوند.بستوه می آیند،و برای آسایش خود هم که شده است از حمایت محمد (ص) دست بر می دارند.آنگاه محمد یکی از دو راه را پیش روی خود خواهد داشت:از کاری که پیش گرفته است باز ایستادن،یا بدست قریش کشته شدن.شعب ابو طالب در فاصله کمی از شهر مکه برای تبعید شدگان در نظر گرفته می شود.خوراک،پوشاک، دید و بازدید برای آنان ممنوع است.چه مدت در این دره مخوف بسر برده اند؟دقیقا معلوم نیست.ابن هشام مدت را دو یا سه سال نوشته است (11) در این مدت بر زهرا چه  گذشته ست خدا می داند.بیشتر سنگینی بار چنین زندگی بدوش اوست.اما دشوارتر و دردناک تر از همه این رنج ها مرگ عزیزانست.

مرگ مادرش و مرگ ابو طالب:

قضای الهی چنان بود که مرگ این زن فداکار-خدیجه نخستین بانوی مسلمان-با مرگ ابو طالب در یکسال اتفاق افتد آنهم در فاصله ای کوتاه (12) فاطمه (ع) چنانکه از قرآن کریم درس گرفته است باید این آزمایش را هم به بیند مرگ خویشاوندان برای او آزمایش دگری است.باید برابر این دشواری بردباری نشان دهد و منتظر بشارت پروردگار باشد (13) آن آزمایشها آزمایش جسمانی بود و این  امتحان،آزمایش قدرت نفسانی است.مادرش تنها غمخوار پدر در خانه بود و ابو طالب او را برابر دشمنان بیرونی حمایت می کرد.با بودن ابو طالب مشرکان مکه نمی توانستند قصد جان پدرش را بکنند.زیرا خویشاوندان او-تیره بنی هاشم-تیره ای بزرگ بودند اگر مکنت و مال آنان در حد بنی زهره،بنی مخزوم و یا بنی حرب نبود،هیچ قبیله ای در شرافت و بزرگواری با آنان برابری نمی کرد.مهتران مکه و ثروتمندان شهر می دانستند اگر به قصد جان محمد (ص) برخیزند،بنی هاشم خاموش نمی نشینند،و بسا که تیره های دیگر نیز به حمایت آنان برخیزند.ناچار درون پر تلاطم خود را با آزار او آرام می کردند.دشنام،ریشخند، سنگ پرانی،دهن کجی،تهمت:حربه هائی که ناتوانان از آن استفاده می کنند.تقدیر چنین بود که فاطمه (ع) شاهد همه این منظره ها باشد،و پس از تحمل این رنج ها آن دو صحنه دلخراش را نیز به بیند.

اکنون فاطمه دیگر دختر خانواده نیست.او جانشین عبد الله،عبد المطلب،ابو طالب و خدیجه است. (ام ابیها) چه کنیه مناسبی!مام پدر.او باید وظیفه مادرش را عهده دار شود.باید برای پدرش هم دختر و هم مادر باشد.

اگر قبول کنیم زهرا (ع) پنجسال پیش از بعثت متولد شده است،بخاطر همین مادر خانگی است که تا هفده سالگی نتوانست و یا نخواست بخانه شوهر برود.او نمی خواست پدرش را تنها بگذارد.او می دانست تا آنجا که می تواند باید در داخل خانه پدر را آرامش دهد.اکنون که پدرش سرپرستی چون ابو طالب و غمخواری چون خدیجه را ندارد،دشمنان بر او گستاخ تر شده اند،و او به دلجوئی نیاز دارد.پدر نیز چون این فداکاری را از او می دید با نمودن محبت، خشنودی خویش را از وی اعلام می کرد.سالها پس از این روزگار از عایشه می پرسند،چرا به جنگ جمل برخاستی؟می گوید:«این داستان را باز مگوئید بخدا سوگند کسی از مردان جز علی و از زنان جز فاطمه نزد پیغمبر محبوب تر نبود (14) و نیز می گوید کسی را راستگوتر از فاطمه ندیدم جز پدرش (15) ممکن است کسانی که در  سیره پیغمبر و خاندان او تتبعی دقیق ندارند،یا روح اسلام و شریعت محمد (ص) را چنانکه باید لمس نکرده اند چنین به پندارند که این محبت مانند دوستی هر پدر به فرزندی ناشی از غریزه انسانی است.این پندار شاید از یک جهت درست باشد.ما نمی گوئیم محبت رسول خدا به فاطمه رنگی از عاطفه پدر سبت بدختر را نداشت،چه محمد (ص) پدر بود و فاطمه فرزند.اما این روایت و روایتهای دیگر که با اندک اختلافی در الفاظ از پیغمبر رسیده نشان دهنده حقیقتی دیگر است- بزرگی فاطمه در دیده پیغمبر و بزرگان اسلام در عصر رسول و زمانهای پس از وی-فاطمه این مقام را نه تنها از آنجهت یافت که دختر پیغمبر است،آنچه او را شایسته این حرمت ساخت از خود گذشتگی،پارسائی،زهد،دانش و دیگر ملکات انسانی است که در او به حد کمال بوده است.و همه مورخان شیعه و سنی این امتیازات را برای وی در کتابهای معتبر خویش نوشته اند.

از امام صادق (ع) پرسیدند:بعض جوانان حدیثی از شما باز میگویند که باور کردنی نیست. میگویند«خدا از خشم فاطمه بخشم می آید (16) »امام صادق فرمود-مگر شما این روایت را در کتاب های  خود ندارید که خدا از خشم بنده مؤمن بخشم می آید؟

-چرا

-پس چرا باور نمی دارید که فاطمه زنی با ایمان باشد و خدا از خشم او بخشم آید (17).

مرگ خدیجه و ابو طالب،پیغمبر را نیز سخت آزرده ساخت.او دیگر خود را تنها و بی غمخوار و پشتیبان میدید،اما در همه حال خدا مدد کار او بود.و دعوت به خداپرستی شعار او.سفری به طائف کرد شاید در آن شهر از میان مردم ثقیف که تیره ای قدرتمند بودند کسانی را بدین خدا در آورد.ولی مهتران آنجا نه تنها روی خوش بدو نشان ندادند،از آزارش نیز دریغ نکردند.

مکه همه کوششهای خود را برای خاموش ساختن این فروغ خدائی بکار برد،اما از این کوشش سودی نبرد.هر روز بانگ دعوت اسلام رساتر شد و بگوش گروهی تازه رسید.طرح محاصره اقتصادی-آخرین مبارزه قریش-با شکست روبرو گردید،تا آنجا که سران قوم،خود آن معاهده شوم را بهم زدند.اما تصمیم دیگری گرفتند.حال که دیگر محمد در مکه پشتیبانی ندارد باید خود او را از میان بردارند.باید همه تیره ها در کشتن او شریک باشند،تا بنی هاشم نتوانند کسی را به قصاص او بکشند.اما مکرهای شیطانی برابر تقدیرات ربانی نمی پاید.از چندی پیش مرکز دعوت از مکه به یثرب که شهری در پانصد کیلومتری مکه است منتقل شده بود،یا بهتر بگوئیم مرکزی تازه برای دعوت اسلام تاسیس گردید.یاران پدرش تک تک یا دسته دسته خانه و زندگانی خود را رها می کنند و به یثرب می روند.مردم این شهر که از آن پس در تاریخ اسلام لقب «انصار»را یافتند از آنان هر چه نیکوتر پذیرائی کردند.تا آنجا که آنان را بر خود مقدم داشتند.شبی که بنا بود توطئه قریش عملی گردد،و پیغمبر (ص) بدست گروهی مرکب از همه تیره های قریش کشته شود،علی (ع) را بجای خود خواباند و با ابو بکر راه یثرب را پیش گرفت.این همان روی داد بزرگی است که چند سال بعد،مبدا تاریخ مسلمانان گردید و تا امروز هم بنام «تاریخ هجری »متداول است.

چون اندک اندک کارها سر و سامانی یافت،و مسجدی آماده گردید،و مهاجران در خانه های تازه جای گرفتند،پدرش دستور هجرت وی را داد.بلاذری نویسد:زید بن حارثه و ابو رافع مامور همراهی فاطمه (ع) و ام کلثوم بودند (18) اما ابن هشام نوشته است عباس بن عبد المطلب مامور بردن او بود (19) بهر حال زهرا و ام کلثوم با سرپرست خود سوار شدند کاروان آماده حرکت است حویرث بن  نقیذ،از دشمنان محمد (ص) که پیوسته بد گوی او بود نزد آنان می آید و شتر آنان را آسیبی می زند.شتر می رمد و فاطمه و ام کلثوم بر زمین می افتند.ابن هشام و دیگر مورخان از آسیبی که فاطمه (ع) از این صدمه دیده است نامی نبرده اند،لکن پیداست که دختر پیغمبر از این حادثه بی رنج نمانده است.این مرد پست فطرت در شمار کسانی است که در روز فتح مکه پیغمبر (ص) فرمود اگر به پرده های کعبه چسبیده باشند باید خونشان ریخته شود حویرث بدست علی شوی فاطمه کشته شد (20) در مقابل این سندها یعقوبی که او نیز از تاریخ نویسان طبقه اول است نویسد علی بن ابی طالب (ع) او را بمدینه آورد (21) و روایت های شیعی نوشته یعقوبی را تایید میکنند.سرانجام وعده خدا تحقق یافت. مسلمانان از گزند مشرکان و دشمنان آسوده گردیدند.در تاریخ اسلام فصل تازه ای  گشوده شد. از این تاریخ دیگر نه تنها از بجای آوردن مراسم دینی بیمی ندارند،باید دیگران را هم به پذیرفتن دین بخوانند،و اگر نپذیرفتند با آنان پیکار کنند.

پی نوشتها:

1.روضة الواعظین ج 1 ص 148.

2.بحار ص 18 ج 43 از امالی شیخ طوسی.نسائی،حافظ ابو القاسم دمشقی و جمعی دیگر این حدیث را ضبط کرده اند (الصواعق المحرقه ص 160) .

3.بحار ص 12 ج 43.

4.روضة الواعظین ص 5148.بحار ص 12.

6.ابن سعد ج 1 ص 32 لسان العرب.ذیل فطم.

7.یعقوبی ج 2 ص 8.

8.و قالوا لو لا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم.

9.مال ها را بر هم می نهد و می شمارد و می پندارد این مال او را جاویدان خواهد ساخت نه چنین است،این مال آتش جان او خواهد شد.

10.ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملئکة (فصلت-30) .

11.ج 1 ص 375.

12.اما به نقل شیخ کلینی،ابو طالب یکسال پس از مرگ خدیجه در گذشت (اصول کافی ج 1 ص 44) .

13.و بشر الصابرین.الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون (البقره:155-156) .

14.بحار ج 43 ص 23 از امالی شیخ طوسی.

15.مناقب ج 1 ص 462.

16.خوارزمی ج 1 ص 60.

17.بحار ص 22 ج 43.

18.انساب الاشراف.ص 414 و 269.

19.ابن هشام ج 4 ص 29.

20.ابن هشام ج 4 ص 30.

21.ج 2 ص 31.